



- نام کتاب: مسیحای دیگر، یهودای دیگر
- نویسنده: گراهام گرین
- مترجم: هرمز عبداللہی
- ناشر: انتشارات طرح نو
- سال انتشار: ۱۳۷۳ - ۲۲۴ صفحه

گراهام گرین (۱۹۰۴ - ۱۹۹۱) نویسنده انگلیسی، وجدان بزرگ و بیدار قرن بیستم، عمر نسبتاً طولانی‌اش را با جانی بی‌آرام، درجهانی ناآرام گذراند و از درگیری جنگ اول جهانی تا فروپاشی کاخ آرزوهای نوجوانی‌اش، یعنی کمونیسمی که برخلاف انتظار او نتوانست «چهره انسانی» پیدا کند، شاهد و در غالب محرکه‌های سیاسی و انقلابی این عصر حاضر و ناظر بود. ماجراجویی قاره پیما بود که گاه در پاناما به سر می‌برد و گاه در هندوچین و یا هوشی‌مین مصاحبه می‌کرد. گاه در کوبا با کاسترو اختلاط می‌کرد و زمانی دراز در «جاده‌های بیقانون» مکزیک انقلاب زده که صحنه همین داستان قدرت و جلال است، پرسه می‌زد تا درد و داغ انسانهای محرومی را که به ضرب تیر و تفنگ از پناهگاه دین نیز بیرونشان می‌رانند و بهشت آسمانشان را ویران می‌کردند تا با مصالحش بهشت زمینی بسازند، و توده‌های دردکشیده را از زمین رانده و از آسمان مانده

نگاهی به «مسیحای دیگر، یهودای دیگر» (قدرت و جلال)
اثر گراهام گرین

گراهام گرین واندیشه دینی

□ بهاء الدین خرمشاهی

می کردند، همدلانه و همدردانه تجربه کند. چنانکه اشاره شد گرین گرایش رمانتیکی به کمونیسم داشت ولی پس از سقوط آئنده و دوبچک، این گرایش عاطفی و اخلاقی عهد جوانی اش، به سرخوردگی انجامید و در سال ۱۹۲۶ مذهب آبا و اجدادی انگلیکان را رها کرد و کاتولیک شد. درباره اندیشه دینی او بیشتر سخن خواهیم گفت.

مصاحبه ای گفته است: «من می نویسم تا خودم تسکین یابم. تنها خواننده ام، خودم هستم.» (مردی دیگر [مجموعه مصاحبه های بلند ماری فرانسواز آلن با گراهام گرین]، ترجمه فرزانه طاهری، ص ۲۲ و ۱۱۳).

محصول کمابیش هفتاد سال قلم زدن او ۶۴ کتاب است. مشتمل بر ۲۸ داستان، ۸ نمایشنامه، دو «زندگینامه خودنوشت» اولی به نام نوعی زندگی (۱۹۷۱)، دومی راههای فرار (۱۹۸۰)، و ۵ فیلمنامه. گفتنی است که بیش از دو اثر او - که بعضی فیلمنامه بوده و بعضی داستان - فیلم شده است. جان فورد کارگردان بزرگ آمریکایی، که همانند گرین کاتولیک است، فیلم فراری را با اقتباس از همین داستان «قدرت و جلال» - مسیحیای دیگر، یهودای دیگر - ساخته است.

آری او به «ارزش فکری و فرهنگی» داستانهایی سرگرم کننده خود یا بی اعتقاد بود، یا هرگز به آن نیندیشیده و از آن غافل بود. اما هر چه زمان بیشتر به پیش می رود، بازتاب فرهنگی و نقد و تفسیرهای آکادمیک و نیز اصولاً خوانندگان او بیشتر می شود. تضاد دیگری در ذهن و زندگی او این بود که عمری به سیاست نظری و عملی پرداخت و حتی زمانی عضو وزارت خارجه انگلیس بود و حتی «به جاسوسی به دلایل انسانی» نیز متهم است، اما در مجموع به سیاست بی اعتقاد بود و گرایش به مکتب سیاسی و اندیشه سیاسی منسجمی نداشت، مگر تا حدودی.

همان گرایش رمانتیک به کمونیسم: «منظور حزب کمونیست است که لاس مختصری با آن زدم. در سال ۱۹۲۳ آدم هنوز می توانست به انقلاب اکثر اعتقاد داشته باشد... عضویت من در حزب فقط چهار هفته طول کشید. بعد بالکل تمام شد. از نظر من فقط جوری شوخی بود و پس...» (مردی دیگر، ص ۲۹). در اندیشه سیاسی او دو نکته نیز گفتنی است. نکته اول امریکاستیزی اوست که جلوه هنری - ادبی اش در کتاب آمریکایی آرام - که در انتقاد از حضور آمریکا در ویتنام نوشته شده است - آشکار است. در مصاحبه ای می گوید: «تقریباً حاضر هر کاری بکنم تا چوب نازکم را لای چرخ سیاستهای خارجی آمریکا بگذارم.» (مردی دیگر، ص ۸۶). این قدرت ستیزی و دیکتاتوری ستیزی (که نهایتاً او را از کمونیسم روسی سرخورده و بیزار کرد) وقتی که سر به هیچ مکتب و اندیشه سیاسی فرو نیابرد، لاجرم از او یک انارشیست صلحجو و اخلاقی می سازد که واقعا هم هست و انکاری ندارد (مردی دیگر، ص ۱۰۹). تضاد دیگر ذهن و زندگی او برجسته دیدن شر است درعین آنکه آرمانش خیر و سعادت است. او با آنکه همواره به خدا و خوبی می اندیشد، آتی از اندیشه به شیطان و شر غافل نیست. بعضی برآند که بن اندیشه او مانوی است. یک جلوه از این تضاد در اعتقاد راسخ او به مسیح (ع) و درعین حال شکسته - بسته تصویر کردن اوست. و از آن بدتر همدلی داشتن با یهودا، خواری خائن به مسیح است که او را به دشمنانش تسلیم کرد. همه منتقدان برآند که کشیش درمانده و به اصطلاح «درب و داغان» و دائم الخمر یعنی قهرمان مفلوک همین داستان «قدرت و جلال» تصویری از مسیح و رنجهای انسانی اوست. این کشیش هرچه ناخواسته و بی اختیار، در درکات تدنی و تنزل و تزلزل روحی بیشتر

پیش می رود، گویی بیشتر به درجات تعالی راه می یابد. به اعتقاد منتقدان «عقد یهودایی» [یعنی همدلی داشتن با یهودا] که گرین آن را در هنری جیمز (تقریباً محبوب ترین نویسنده مورد علاقه و مقتدایش) کشف کرده است در آثار خودش بی اندازه آشکارتر است: «یهودا در نهایت معصوم بود.» (مردی دیگر، ص ۲۴). البته مراد گرین این نیست که بگوید یهودا خوب کاری کرد که به عیسی مسیح (ع) خیانت کرد. ولی همدل و همصدا با خود مسیح (ع) است که دعا می کرد خداوند امت گناهکار و حتی اشرار امتش را ببخشد. می گوید: «گناهکار در قلب مسیحیت جای دارد. در کار مسیحیت هیچ کس از گناهکار صالحتر نیست. هیچ کس، مگر آنکه از مقدسان باشد.» (کتاب گراهام گرین، نوشته دیوید لاج. ترجمه کریم امامی، ص ۴۷)

اندیشه دینی گراهام گرین

تا اینجا با آنکه درباره زندگی گرین سخن می گفتیم، جست و جویته، بسیاری از اندیشه های کلیدی دینی گراهام گرین را نیز بیان کرده ایم. مراد ما در نگارش این بخش بیان این مطلب است که نباید از اهمیت کلامی (الهیاتی) اندیشه ها و هنر گرین در داستان زرقازرف «قدرت و جلال» غافل بود، و مانند ارباب کلیسای پنجاه سال پیش این کتاب را تقبیح کرد.

گرایش گرین به مسیحیت پر از جزم و معجزه کاتولیک، گرایشی عمیق و پایدار بوده است. با آنکه می گوید: «من نمی خواهم از ادبیات برای اهداف سیاسی یا اهداف مذهبی استفاده کنم... همان طور که کتابهای به اصطلاح کاتولیکی من به قصد کاتولیک کردن خوانندگان نوشته نشده است.» (مردی دیگر، ص ۷۴) و بارها در مصاحبه هایش گفته است که او نویسنده کاتولیک (یعنی مبلغ کاتولیک) نیست، بلکه کاتولیکی است که دست بر قضا نویسنده شده است. او در غالب آثارش «تصویر ایمانی زجر کشیده، لرزان، اما از میان نارفتنی را نشان می دهد» (پیشین، ص ۱۴۲) و بالصرحه می گوید که ایمانش به خدا و آیین کاتولیک با وفاداری به مظلومان و همدلی با آنها در هم آمیخته است. معلوم نیست که این امر چقدر تصادفی است که در سال ۱۹۳۸ یعنی ۱۲ سال پس از کاتولیک شدنش، به مکزیک انقلاب کرده رفت، که مذهب، مخصوصاً مذهب رسمی کلیسای و نمایندگانش از جمله کشیشان را قلع و قمع می کرد، یعنی در زمینه واقعی داستان «قدرت و جلال» که مذهب مردم همان مذهب او یعنی آیین کاتولیک است.

گرین نه فقط در زندگی عادی و عرفی اش، بلکه در زندگی فکری اش هم اهل خطر کردن است، گویی فقط بر لبه برتگاه، آرامش دارد.

جان کلام داستان «قدرت و جلال» عبارت است از داستان کشیشی در مکزیک





انقلابی که هم به خاطر کنشش بودنش تحت تعقیب است، هم به خاطر اعتیادش به الکل. زیرا انقلابیون با مصرف قاچاق مشروبات الکلی هم به شدت مبارزه می کنند. کنشش، کنششی که کلیسا بسند باشد نیست. زیرا هم پنهانی ازدواج کرده است و یک فرزند از این ازدواج غیررسمی و مخضوب کلیسا دارد که هنگامه ترس و تعقیب نمی گذارد که پدرا نه دستی به سر این فرزند بدبخت و بد سرنوشت بکشد. ایمان کنشش شکسته - بسته است. اما با همه بدبختیها هرگز بی ایمان نمی شود و چه بسیار مخفیانه مراسم مذهبی برای توده های مردم را که دردسرهای ایمان طبیعی شان را از آرمانهای انقلاب خشن و مصنوعی بیشتر دوست دارند، اجرا می کند. نفوذ و رسوخ ایمان در اعماق روح و جان مردم محروم و تسلی یافتنشان از همه مصائب و درشتیهای زندگی، با آن، از جنبه های مثبت کتاب و از بصیرتها و ژرف نگریهای خاص گراهام گرین است. حاصل اینکه کنشش مفلوك هم باید از مأموران مسلح دولت که قدم به قدم و سایه به سایه در تعقیب او هستند و برای دستگیری یا سروا جایزه تعیین کرده اند، بگیرد. هم با هر فلاکتی که

هست مشروب پیدا کند و هم از وظایف کنششی اش غافل نباشد، هم در میان اینهمه مهلکه، ایمانش را که بدل به سیری بی سلوك شده است، مواظبت کند. البته ایمان کنشش یا متزلزل است یا در برابر اینهمه زلزله های عینی و ذهنی متزلزل می گردد. سرانجام يك انسان شریر - که گرین طبعاً اصراری در هر چه شریرتر تصویر کردن او ندارد - به طمع دریافت جایزه، یهوداوار، این مسیح مکرر مصلوب را به مأموران دولت انقلابی تحویل می دهد و تیربارانش می کند. منتقدان و مصاحبه گران نوشته اند که کتاب «قدرت و جلال» محبوب ترین و یا یکی از دو کتاب محبوب گرین در میان بیش از ۶۰ کتاب اوست (کتاب گراهام گرین. ترجمه کریم امامی، ص ۲۰؛ مرد دیگر، ص ۱۲۷). (آن کتاب محبوب دیگرش کنسول افتخاری است). همچنین در یکی از مصاحبه هایش وقتی که مصاحبه گر از او می پرسد که به کدام يك از شخصیت های داستانش شباهت دارد، سرانجام بی آنکه به آسانی تن به این شباهت یابی دهد، اقرار می کند که به کنشش و یسکی خوار قدرت و جلال نزدیکتر از سایر قهرمانانش است. (مردی دیگر، ص ۲۰).

يك نکته بسیار مهم درباره واکنش منفی که کتاب «قدرت و جلال» برانگیخته این است که به آسانی نمی توان گفت آیا کلیسا از نظر برخوردگی به مقدسات مسیحیت آن را تقبیح کرده است، یا از نظر ناسازگاری و ستیهندگی نویسنده گردنکش و تا حدودی کلیساستیز آن. گرین از کلیسا و ارباب کلیسا چندان دل خوشی نداشته است. زیرا نه کنششهای درست و حسابی تصویر کرده است و نه با پاپ ها میانه خوبی داشته است. او پاپ را به خاطر آنکه با مصرف قرصها (و وسایل) ضدآبستی مخالفت می کرد، کوتاه نظر می انگاشت. در سپتامبر ۱۹۸۹ (دو سال قبل از مرگش) گفت پاپ يك خصیلت [انسانی] لازم را فاقد است و آن هم شك است. نه شك در وحدانیت یا وجود خدا، بلکه شك در حقانیت کار و کردار خودش و وظیفه شناسی و کاردانی و کارایی کلیسا و ارباب کلیسا که گاه با ارباب بیمرور دنیا دست در دست و همدل و هم پیمانند. یکی از منتقدان گرین می نویسد: «قهرمانان مفلوك و «ملون» گرین، به خاطر شك و شبهه های انسانی شان و به فلاکت افتادشان و بدعتگرایی شان از اسقفهایی که با ژنرالها شام و شراب می خوردند، به رستگاری نزدیکترند.» (مقاله «گرین» در کتاب «آفرینندگان فرهنگ جدید: Makers of Modern Culture. ویراسته جوستین وینتل: Justin Wintle).

گرین مثل هر مسیحی مؤمن و راسخی به اسوه مسیح (ع) تاسی می جوید. یعنی کنشش ناهمزمان «قدرت و جلال» هم تصویری خواسته یا ناخواسته، و البته ناشکوهمند، از مسیح (ع) است، و هم تصویر خودنگار (اوتو پرتره) خودش. یکی از کلیدهای اندیشه یا اندیشه های کلیدی در راهبرد به گرایش و برداشت ژرف دینی گرین، تلقی او از شك است. او شك را نه شیطانی، بلکه کاملاً انسانی می داند. می گوید: «جایگاه رمان نویس، بر مرز مبهم میان عادلانه و غیرعادلانه، میان شك و یقین قرار دارد.» (مردی دیگر، ص ۷۵) در جای دیگر: «راستش را بخواهید [هرچه پیرتر شده ام] شکهایم بیشتر شده

است. اما ایمانم هم قوی تر گشته است.» (پیشین، ص ۱۶۱)
اصولاً به شك باید با نگاهی نو نگاه کرد. شك و ایمان يك زوج جدایی ناپذیرند. مانند بیم و امید و مهر و کین و ترس و شجاعت و مرگ و زندگی. هر کس که ایمان را تجربه کرده است، شك را هم تجربه کرده است. شك نه فقط بار خاطر ایمان نیست، بلکه گاه بار شاطر آن است. این رابطه دیالکتیک و اگزیستانسیالیستی را نگارنده این سطور در مقاله از شك نهراسیم به تفصیل باز نموده است.

در حوزه این شك، سلسله جنبان سیر استکمالی طولانی بوده است. در سیر و سلوك بشر از جانمندانگاری طبیعت و قول به ارباب انواع و اعتقاد به دخالت ارواح و اشباح و پنهاو خدایان و پرستش درخت و جانور، تا توحید پیشرفته ای که در ادیان ابراهیمی به اوج می رسد، شك به اندازه ایمان مهم بوده است. به عبارت ساده تر برای دفع معتقدات جزئی نادرست، هیچ ابزاری از شك کارگشتر نبوده است. اما شك دستوری و سازنده با شکاکیت افراطی و عقیم فرق دارد. چنانکه گفته شد در سیر و سلوك ایمانی افراد و اقوام شك دخیل بوده است. خطور شك به دل ما آدمیان يك لایقایی سست ایمان تعجبی ندارد. به قول حافظ: ما به صد خرمن پندار زره چون نرویم / که ره آدم خاکی به یکی دانه زدند. در سلوك حضرت ابراهیم (ع) ابوالانیا که از عظیم الشان ترین پیامبران الهی است، به نص قرآن مجید آمده است که چون در حشر و نشر اخروی مردگان تأملی داشت، روی به درگاه خداوند آورد و گفت پروردگارا به من بنمایان که چگونه مردگان را زنده می کنی؟ خداوند فرمود: آیا مگر ایمان نداری؟ ابراهیم گفت چرا، ولی برای آنکه دلم آرام گیرد [= لیطمئن قلبی] (بقره، آیه ۱۶۱). به گفته قرآن خداوند به ابراهیم (ع) دستور می دهد که چهار مرغ (برنده) گوناگون بگیرد و بکشد و گوشت آنها را بکوبد و نرم کند و در هم بپاشد، بعد آن را چهار بخش کند و تکه ای از آن را بر سر کوهی بگذارد، سپس مرغها را ندا دهد. خواهد دید که جان می گیرند و از هم جدا می شوند و به سوی او پرواز می کنند. در احادیث اسلامی هست که بعضی از اصحاب درباره همین داستان و «شك» حضرت ابراهیم (ع) از حضرت رسول (ص) توضیح خواستند. حضرت عبارت ژرفی به کار بردند: نحن احق بالثك من ابراهیم [اگر سخن از شك باشد، ما از ابراهیم سزاوارتریم به داشتن شك و شبهه] یعنی بدانید که سخن ابراهیم از سر شك و شبهه شیطانی نبوده است. و به دنبال آن افزود: لیس الخیر كالمعاینة. ولی این هم هست که شنیدن کی بود مانند دیدن. همچنین پیامبر اکرم (ص) به بعضی از صحابه که به نزد ایشان می آمدند و از خطور و سوسه ها و خواطر شیطانی در دل خود گله و شکایت می کردند، با ژرف بینی هر چه تامل می فرمودند: تلك محض الایمان. این سوسه ها که می گوید، خود حاکی از رسوخ ایمان در دل شماست. جزو ایمان است. چیزی که مسلم است حال مؤمن راسخی چون حضرت ابراهیم (ع) قبل و بعد از آن معجزه که قرآن به آن تصریح دارد، فرق کرده است. در بدایت با آنکه ایمان دارد، طبق گفته خودش اطمینان قلبی ندارد؛ و لذا به خداوند التیجا می برد و خداوند قدرت خویش را - برای آنکه نه فقط دل

ابراهیم (ع)، که دل ابراهیمیان سراسر تاریخ آرام بگیرد - بدو می نمایاند. و ابراهیم (ع) در سیر و سلوک ایمانی و عرفانی خویش بدانجا می رسد که طبق رؤیای صادقه و غیر قابل شبهه، پیام الهی را دریافت می کند که باید فرزندش را قربان کند. او عزمش را جزم می کند و می خواهد کارد بر حلقوم فرزند (اسماعیل یا اسحاق) بمالد که فرشته وحی بر او نازل می گردد و مزده پیروز بر آمدن او را از امتحان الهی به او می رساند... آری ایمان آمیزه ای از مقام و حال است. هم بدنه ثابت دارد، هم کراته های متحول و دگرگون شونده و هر چه هست اشتدای و قابل شدت و ضعف است. حضرت پیامبر (ص) در حدیثی فرموده است: «الایمان یزید و ینقص» (ایمان افزایش و کاهش می پذیرد). (ترجمه احیاء العلوم غزالی، ج ۱، ص ۲۷۰). در قرآن کریم نیز کراراً به افزایش پذیری ایمان و نیز کفر تصریح شده است. (درباره ایمان: سوره فتح، آیه ۴؛ انفال، آیه ۲؛ آل عمران، آیه ۱۷۳؛ توبه، ۱۲۲؛ احزاب، ۲۳؛ مدثر، ۳۱. نیز «... نساه ۱۳۶؛ و حجرات، ۱۴. درباره افزایش پذیری کفر - آل عمران، ۹۰؛ توبه، ۱۲۵؛ یوسف، ۱۰۶) ممکن است که ایمان آوردن يك امر دفعی و ناگهانی باشد، ولی ایمان داشتن و به سلامت بردن ایمان يك امر خطیر مادام العمر است. و هیچ تضمین و بیمه ای ندارد. درست همان طور که عاشق شدن ممکن است به يك نظاره رخ دهد، ولی عاشق بودن و عاشق ماندن جز با عاشقانه زیستن و عاشقانه مردن و پیمان به سر بردن تمامیت نمی یابد. مؤمن مدام در حال مواظبت از ایمان خویش است. مدام در حال روح بخشیدن به ایمان خویش است. مدام در حال زنده نگه داشتن ایمان خویش است. ایمان مؤمن را زنده می دارد و مؤمن ایمان را. ایمان شیء عتیقه ای نیست که با احترام و احتیاط به طاق نسیان گذارده شود ایمان در لایه لای ضربانهای قلب، با هر اندیشه و هر عملی - در صورت صلاح و سداد - تکامل می یابد. تا مؤمن را به مقام صِدیقی و رسوخ برساند. شك هر ایمانی را از پای در نمی آورد، سهل است گاه ایمان را برپا می دارد. نسیم شك بر چهره ایمان می وزد و ایمان را از ایمانیت خویش آگاه می کند. و بدینسان به آن خودآگاهی و تبلور می بخشد. بدون حضور شك، ایمان و مؤمن از ایمانیت و مؤمنیت خویش بی خیرند. در اینجا هم «تعرف الاشیاء باضدادها» (هر چیز به ضدش شناخته می شود) ساری و جاری است. شك برای مؤمن صیقل ایمان است. به قول نیچه دشمنی که مرا از پای در نیندازد، قوی تر می سازد. از سوی دیگر، شك برای نامؤمنان هم شهد و شفاست. چرا که چه بسا شك کردن در الحاد و انکار، منتهی به ایمان شود. در لحظات خطور شك، وقتی که شك در ضمیر ما این عبارت را می سازد که ایمان ما چه اعتباری دارد؟ می توان همین سؤال را از شك کرد که آیا شك ما چه اعتباری دارد؟ (مقاله «از شك نهراسیم»، در سیر بی سلوک، ص ۲۳۸ - ۲۴۷. همچنین مقاله «شك و باور» «doubt and belief» در دایرة المعارف دین [به انگلیسی، ویراسته م. الیاده]. ج ۴، ص ۴۲۴ - ۴۳۰).

گراهام گرین بی آنکه خودش باالصراحه اذعان کرده باشد، از نظر سبک اندیشه دینی، جزو اگزیستانسیالیستهای متدین است مانند قدیس اوگوستین، پاسکال، کی ریکگور، اونسونو و

داستایوسکی در فرهنگ غرب؛ و غزالی، خیام و حافظ در فرهنگ خودمان. یعنی دوستدار اندیشه های مجرد و انتزاعی نیست. بلکه اندیشه برای او گوشت و خوندار است و از عمل جدا نیست. آن نیست که به لقلقه زبان به تلفظ درمی آید. آن است که در کنه ذات انسان آشیان و در هر عمل او حضور دارد. این گونه انسانها همیشه و همواره «چو بید بر سرایمان خویش می لرزد» زبان حال و جان کلام گرین در داستان قدرت و جلال این است که غیر قدیسان به اندازه قدیسان ایمان دارند. و همان گونه که کی ریکگور بر آن بود که هر مؤمنی، برای خود ابراهیمی است که باید همچون او ایمانش را از مهلکه های عقل، سالم و سرفراز بیرون آورد، گرین هم بر آن است که هر مسیحی برای خود يك پا مسیح است، و صلیب خویش را به دوش می کشد. می گوید: «به نظر من گناهکار و قدیس می توانند با هم جمع بیایند» (مردی دیگر، ص ۱۵۲). یکی دیگر از کلیدهای اندیشه دینی گرین، توجه و حساسیت عظیم او در برابر شر است که بیشتر هم به آن اشاره کردیم. گرین در مقاله «کودکی از دست رفته» که در مجموعه ای به همین نام انتشار یافته است، می گوید «شر کامل در دنیا می خرامد، در حالی که خیر کامل فرصت گردش در همین راهها را هرگز نخواهد یافت.» (کتاب گراهام گرین، نوشته دیوید لاج. ترجمه کریم امامی، ص ۱۰). در جای دیگری می گوید: «حتی اگر آدم درد مسأله لعنت ابدی [یعنی تقسیم انسانها به سعید و شقی] بافتشاری کند، چطور می تواند منکر وجود شر مطلق شود؟» (مردی دیگر، ص ۱۴۷).

باید گفت که یکی از مسائل جاودانه فلسفه و الهیات که با وجود کوششهای هزار ساله متفکران شرق و غرب پاسخ نهایی و قانع کننده ای به آن داده نشده است، مسأله شر است. این مسأله دشوار به صورت يك پارادوکس یا شبهه مطرح می شود که خداوند هم قادر مطلق است و هم خیرخواه یا مهربان مطلق. پس چرا شر در جهان مخصوصاً در جهان انسانی، هست؟ پس العیاذ بالله یا خداوند قادر مطلق نیست، یا خیرخواه مطلق نیست. فیلسوفان و حکیمان الهی پاسخهای بسیاری به این شبهه داده اند و گفته اند جهان موجود، بهترین جهان ممکن (در میان بی نهایت جهان قابل تصور) است. یا گفته اند شر آفریده خداوند نیست و يك امر عدمی است. یعنی فی المثل خداوند شری به نام «نابینایی» نیافریده است. او چشم و بینایی آفریده است. که گاه به دلایل و اسباب طبیعی از دست می رود. بعضی گفته اند شر آفریده ضمنی و تبعی خداوند است و خداوند مسؤول آن نیست. چنانکه خداوند اجسام را آفریده است نه سایه های آنها را. ولی در جهان فیزیکی اجسام کدر و متکاثف، سایه دارند. بعضی گفته اند شرزاده تزاحمها و تعارضهای جهان ماده است. یعنی یا باید جهان مادی اینچنینی آفریده نمی شد، یا حال که آفریده شده است، لاجرم شر نیز در آن پدید می آید. بعضی گفته اند اگر خداوند شر را ریشه کن نمی کند، برای آن است که هم جهان آزاد است و هم اراده انسان و خداوند جز در مواردی که بخواهد، کار جهان را به عهده قوانین طبیعی و علت و معلولهایش واگذاشته است. پس برای آنکه شری در جهان نباشد، خداوند مدام باید دخالت و معجزه کند. بعضی گفته اند شر، به منظر و نظرم مربوط می گردد. یعنی ما که انسانیم «سبیل» را شر می شماریم.

حال آنکه سبیل فقط آب عظیم و انباشته است و اگر در برابر آن سد ببندیم، تحول عظیمی در آبیاری و کشاورزی و صنعت و چرخاندن انواع توربین ها، به بار خواهد آورد. یا فی المثل نیش جانوران برای ما و از منظر ما شر است و برای خود آنها خیر است. حاصل آنکه بسیاری از فلاسفه و متفکران در دام شبهه شر افتاده اند، و ایمان دینی خود را از دست داده اند. حتی بزرگانی چون هیوم آن را پاسخ ناپذیر یافته اند. اما گرین ایمان خود را در این معرکه از دست نداده است، ولی در غالب آثارش چه بسیار شرشناسی و شریابی و شریبندی کرده است. و گاه از سر درد و بی تابی و همدلی با سرنوشت دردناک انسان گفته است که اگر جهنمی هست همین جهان است و ما دوزخیانیم. حال که اینهمه به مسأله شر پرداختیم می توانیم مثالی برای تقریب به ذهن، و نه حل کامل و قطعی شبهه شر، مطرح کنیم، مسأله اتومبیل را در نظر بگیریم. چند هزار سال تاریخ علم در پشت سر این کجاوه ماشینی نهفته است و یکی از عظیم ترین و مفیدترین دستاوردهای علمی - فنی انسان اختراع اتومبیل است. این وسیله برای رفاه انسان «آفریده» شده است. اما در عین حال هیچ آلتی قاتله تر از آن در تمدن امروزی وجود ندارد. آیا عقلا و منطقاً و علماً و عملاً امکان داشت یا امکان دارد که انسان اتومبیل بسازد، اما هیچ تصادفی و قتلی پیش نیاید؟ لابد خواهید گفت این از آنجاست که علم و امکانات انسان محدود است، ولی علم و قدرت الهی بیکران و نامحدود است. اما باز برای تقریب به ذهن و به اصطلاح تشحیذ خاطر می توان گفت درست است که علم و قدرت الهی، در حوزه امکان، (نه در مورد محالات) نامحدود است، اما چه بسا عیب و ایراد از «قابل» باشد (یعنی جهان)، نه از فاعل (یعنی خداوند). شاید بعدها پس از هزاران هزاره که بر فرهنگ و تمدن بشر گذشت و بسیاری شرها مهار شد، انسان آن روزگار به این نتیجه برسد که «عدو [شر] شود سبب خیر اگر خدا خواهد.»

سخن آخر اینکه پس از شناخت تضاد اندیشه های گراهام گرین، در می یابیم که او به الزام هنر خویش و اینکه غالباً «در خلاف آمد عادت» می اندیشد، نمی خواسته است يك تصویر را کد و سطحی از ایمان یا اندیشه انسان نسبت به جهان (از جمله شر) به دست دهد. برماست که زرف اندیشیها و حتی تضاد اندیشه های او را ارج بگذاریم. اهمیت کلامی (الهیاتی) این کتاب در به دست دادن تصویری تازه از مفاهیم مهمی چون ایمان، شك، شر، عصمت و گناه و قدیس و قهرمان است. در ادبیات معاصر جهان کمتر داستانی به این اندازه در غنا و تحول اندیشه دینی مدد رسانده است. جای خوشوقتی است که ترجمه جدید این اثر از ترجمه قبلی اش تحت عنوان قدرت و افتخار، شیواتر و خوشخوان تر است.